

# «سایه»، شاعر درد و رنج و خون جوانان

## گزارش اولین سالگرد درگذشت هوشنگ ابتهاج در «شب بخارا»

### یاسان زرکوب

ششصد و نودمین شب از شبهای بخارا به گرامیداشت یاد و خاطره «هوشنگ ابتهاج» (ه. ا. سایه)، شاعر نامدار معاصر اختصاص یافت. در اولین سالگرد درگذشت هوشنگ ابتهاج، بسیاری از چهره‌های علمی و فرهنگی، از جایگاه او در شعر و به ویژه غزل گفتند. در این نشست که روز چهارشنبه 18 مرداد با حضور دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در تالار فردوسی خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شد، جلیل مستشاری، زیبا اشراقی، بهرام دبیری، فرهود امیرانی، آوا مشکاتیان، یلدا ابتهاج و علی دهباشی سخنرانی کردند. ابتهاج که ۱۹ مرداد ۱۴۰۱ در ۹۵ سالگی در آلمان درگذشت، از شناخته‌شده‌ترین غزلسرایان معاصر بود که شعرش مخاطبان بسیاری داشت. شاعری که خود را فروتنانه «سایه» نامید. از ابتهاج میراث بزرگی از آثار مکتوب و شفاهی به جا مانده اما عموم مردم او را با ترانه‌هایی مانند «سپیده» (ایران ای سرای امید) و «گمگشته» (تو ای پری کجایی)، غزل‌هایی مانند «نشود فاش کسی آنچه میان من و توست» و تصحیح غزل‌های حافظ می‌شناسند. استقبال دوستانه از ابتهاج از مراسم سالگرد درگذشت او نشان داد که شاعر خود مصداق آشکار سروده آشنای خویش است که «مردن عاشق نمی‌میراندش/ در چراغی تازه می‌گیراندش». در ادامه گزیده‌ای از سخنرانی 5 نفر از حاضران در مراسم را می‌خوانید.

جلیل مستشاری: امید و وسعت دیدش

به جهان شگفتانگیز بود

من اهل خطابه نیستم و بیشتر گفت‌وگوهایم در مسیرهای علمی و فنی بوده است اما به برکت تفکر زیبایی که در جوانی پذیرای آن شدم،

عشق به هنر، ادبیات و علوم انسانی جزئی از وجود من شد. این عشق به فرهنگ، نه از آموزش‌های دانشگاهی، بلکه توسط دوستانم در من نهادینه شد. از امیدهای سایه در سال ۱۳۳۰ در دوران حکومت ملی دکتر محمد مصدق و امیدی که سایه و همه مردم ایران به آینده داشتند، آغاز می‌کنم. امیدی که با کودتا ناامید شد. در ۱۶ سالگی (سال 1335) با راه برگزیده سایه و رفقای او آشنا شدم. در آن سال‌های سیاه پس از کودتا، تنها ندای آنها بود که گاهی در نشریات در دسترس بود و گاهی از زبان رفیقان شنیده می‌شد. سایه و همفکرانش همه مردم ما را در این راه به نحو موثری یاری دادند. سال‌ها بعد، از سایه و دیگران شنیدم که سایه و همزمانش در فاصله ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۷ در حفظ جان و اختفای مبارزان سرزمین‌مان نقشی موثر داشتند. سایه و روشنگران دیگر، از تسلیم نشدن در برابر بی‌عدالتی و ساختن جهانی نو سخن می‌گویند. من همواره از امید او به آینده و از وسعت دیدش به جهان هستی دچار شگفتی می‌شدم، چراکه بیشک این‌همه امید با درد و رنج همراه است. سایه فرزند اصیل ایران است و خواهد بود. رفیقی بی‌بدیل، آموزگاری مهرورز و هنرمندی خردورز. او دیگر در بین ما نیست اما پیام مبارزات بشری را با امانتداری تمام به ما رساند.

**محمدرضا شفیعی کدکنی:**

**«سایه» همیشه در حال تعالی است**

در اینجا به احترام یکی از بزرگ‌ترین شاعران تاریخ ادبیات ایران جمع شدیم و بنا دارم که سایه را در چشمانداز فشرده‌ای از تجربه‌های شخصی خودم که حاصل تقریباً 70 سال آشنایی با آثار سایه و حدود 60 سال دوستی نزدیک با شخص ایشان است، توصیف کنم. چنین مجلسی گنجایش وقت آن را ندارد که درباره سایه، آنچنان که حق اوست و نیاز فرهنگ ملی ما اقتضا می‌کند، صحبت کنم اما چشمانداز بسیار کوچکی از جایگاه سایه را در تاریخ ادبیات ایران بیان می‌کنم. من در این جایگاه، به ادبیات معاصر با نگاه دیگری می‌نگرم. جدا از تقسیم‌بندی جریان‌های تاریخ ادبیات ایران به پیش از اسلام و بعد از اسلام و دیگر ادواری که با آنها آشنایی دارید، به دوران ظهور مطبوعات و رسانه‌ها می‌رسیم. از این منظر جامعه ما و همه جوامع بشری در دو سوی ماقبل مطبوعات و رسانه‌ها و مابعد مطبوعات و رسانه‌ها قرار می‌گیرند. در این تقسیم‌بندی، برخی شاعر «تاریخ مطبوعات» هستند و عده‌ای شاعر «تاریخ ادبیات». شاعرانی که جایگاهی مطبوعاتی و رسانه‌ای دارند، طلوع و غروبشان وابسته به تحولات و حوادث اجتماعی

و نقش رسانه‌ها است؛ اما از نظر من، «سایه» شاعر تاریخ ادبیات ایران است و روزبه‌روز بر اقتدار معنوی او افزوده می‌شود و هرگز از جایگاهی که در میان ملت خودش به دست آورده است، فروتر نمی‌رود بلکه همیشه در حال تعالی است. «سایه» شاعری بزرگ در تاریخ ادبیات ایران و در کنار بزرگانی چون حافظ و سعدی و... تا ملک‌الشعراي بهار است. برخی شاعران مانند سایه در تراز شاعران تاریخ ادبیات ایران هستند و برخی از مشاهیر عصر ما شاعران تاریخ مطبوعات.

## بهرام دبیری: تمام شعر ابتهاج

### خونخواهی کیوان بود

به باور من تمام شعر ابتهاج، خونخواهی کیوان بود؛ به خصوص نماد سرو که در اشعار ابتهاج، فراوان می‌دیدیم. از دید من بی‌تردید، سرو نماد کیوان بود. هرگز نمی‌شد که نامی از کیوان به میان بیاید و چشم‌های سایه پر از اشک نشود. سرو در تمام تاریخ فرهنگ و هنر و نقاشی ما، نماد شهداست. بعد از حمله اعراب، این سرو خمیده می‌شود. نکته مهم دیگری که باید در اینجا به آن اشاره کرد، جایگاه نیما است. به باور من نیما برترین دستاورد انقلاب مشروطیت بود. اگر در مشروطیت ما در زمینه سیاسی موفق نبودیم، در زمینه فرهنگ، نیما يك گام هفتصدساله برداشت و زبان ما، نگاه ما و عاطفه ما را نسبت به جهان تغییر داد و بلافاصله بعد از وی، تعداد زیادی از شاعران بزرگ ظهور کردند که احساسات را با کلمات و معانی تازه‌ای بیان کردند. تاثیر نیما و انقلابی که ایران را نو می‌خواست، خود را فقط در شعر نشان نداد بلکه باعث شد ما صاحب تئاتر، سینما، رمان و... شویم. ما هنوز درگیر جنگ سنت و مدرنیته هستیم. اما نیما به من آموخت که می‌توان مدرن بود و بیهویت نبود. نام‌های بزرگی در شعر معاصر وجود دارد اما من علاقه‌مندم که به سه نام به خصوص اشاره کنم: دکتر شفیعی کدکنی، اخوان ثالث و ابتهاج. دکتر شفیعی کدکنی طعم و احساس زبان خراسانی را دوباره به ما یادآوری کرد. اخوان با زبان پرطمطراق و معترض، پا جای پای فردوسی گذاشت و ابتهاج رهروی مسیر حافظ شد. اینها نقطه اتصال ما به آن تاریخ کهن هستند. من از خود می‌پرسم آیا انقلاب مشروطیت به همین اندازه، نام‌های بزرگ در سیاست دارد؟ به باور من اگر چنین نام‌های بزرگی داشتیم، این‌قدر در سیاست ناکام نبودیم و از این‌رو گمان می‌کنم که در ایران يك انقلاب فرهنگی رخ خواهد داد و تنها رخ دادن انقلابی فرهنگی در ایران است که نجات‌مان خواهد داد. حتی اغراق نخواهد بود اگر بگویم این انقلاب، بر مبنای جنگ زشتی و زیبایی است. به باور من مدرن بودن برای

تمدن‌های کهن، نفي سنت نیست. اوکتاویو پاز هم می‌گوید: «هر چیز نو، کهن‌ترین چیزهاست.»

## زیبا اشراقی: شاعر درد و رنج

### و خون جوانان است

برای من سخن گفتن در این مقام به دلایلی دشوار است. از جمله آنکه احساس می‌کنم هنوز غبار واقعه فرونشسته است و اجاق این داغ هنوز گرم و سوزان است. سایه جان تو نبودی و آرزوی من و یلدا و همه دوستداران وجود یگانه‌ات، هنوز در این شعر خلاصه می‌شود:

«بود که بار دگر بشنوم صدای تو را؟ / بینم آن رخ زیبای دلگشای تو را؟ - مباد روزی چشم من ای چراغ امید/ که خالی از تو بینم شبی سرای تو را - ز روی خوب تو برخوردارم، خوشا دل من/ که هم عطای تو را دید و هم لقای تو را»

دریغ، دیدار و لقای تو را از دست دادیم سایه جان، اما عطای تو با ماست و تا هستیم و جهان و زبان فارسی باقی است در سایه‌سار شعر به دیدار تو می‌آییم همان‌گونه که به دیدار سعدی و حافظ و مولانا می‌رویم در گلشن غزل‌ها و شعرهایشان. شعر تو رنگ و زنگ این هر سه را دارد، با رنگ و بو و ملاحظی تازه، شعر زمان است و زبان حال روزگار. ببینید انعکاس درد و رنج و ستم و رنگ خون جوانان را. ببینید چقدر زبان حال زمانه ماست. در تکتک واژگان آن تامل کنید و صدای خوش وصل و رسیدن را بشنوید.

«امروز نه آغاز و نه انجام جهان است/ ای بس غم شادی که پس پرده نهان است - گر مرد رهی غم مخور از دوری و دیری/ زیرا که رسیدن هنر گام جهان است - تو رهرو دیرینه سرمنزل عشقی/ بنگر که ز خون تو به هر گام نشان است - باشد که یکی هم به نشانی بنشیند/ بس تیر که در چله این کهنه کمان است - دردا و دریغا که در این بازی خونین/ بازیچه ایام دل آدمیان است - دل بر گذر قافله لاله و گل داشت/ این دشت که پامال سواران خزان است - روزی که بجنبد نفس باد بهاری/ بینی که گل و سبزه کران تا به کران است»

### یلدا ابتهاج: به موسیقی و شعر عشق می‌ورزید

زندگی سایه فراز و نشیب‌های فراوان داشت. از کودکی و از همان دوران که در شهر رشت زندگی می‌کرد به موسیقی و شعر عشق می‌ورزید.

به گفته خودش حافظه خوبی داشت و آوازهایی را که از رادیو میشنید، حفظ میشد و آنها را مینوشت و با اشعار شاعران کلاسیک ایرانی مقایسه میکرد. نخستین اشعار امیرھوشنگ ابتهاج در اوایل دهه ۱۳۲۰ منتشر شد و البته خیلی زود با شعرای دیگر آشنایی پیدا کرد. خانم ابتهاج در این مراسم نامه‌ای را از پدرش برای حاضران قرائت کرد که سایه در آن نوشته است: «من به هیچ انجمن، جمعیت، کانون، گروه و سازمانی متعلق نیستم. همه‌چیز برای مردم ایران و مردم جهان.»

منبع: روزنامه اعتماد 22 مرداد 1402 خورشیدی □□